

ادبیات عمر و بیخبر عری

هفته‌لق سیاسی ، ادبی و علمی غزته‌در .

جلد : ۱

سنه : ۱ ۳ ربیع‌الآخر ۱۳۳۵ جمعه ایرتسی ۱۴ کانون ثانی ۱۳۳۲ نومرو ۱۳

تاریخده رومانی

افلاق . — طونه‌نك شمانده، قدیم (داجیا) Dacia خطه‌سنده تقریباً عینی‌عرندن وعین
لسانی‌تکلم ایدر قبائل موجوداولوب بونلر شو بش ایالتی‌کندیله‌ینه وطن‌اتخاذ ایتشلردر: ۱- افلاق
(والاکیا) ؛ ۲- بغدادن ویا مولداوا (مولداویا) ؛ ۳- اردل (ترانیلوانیا) ؛ ۴- بوقوینا ؛
۵- بسارابیا (بوجاق) . برلین معاهده‌سندن صکره (دوبریجه) رومانیایه التحاق ایتدیکندن
(رومن) قومی اورایه‌ده کیرمشد . بوآلتی قطعه‌دن ماعدا رومونلر بالقان شبه جزیره‌نك هان
هریرنده ، لکن کوچك براقلیت اولق اوزره ، بولنورلر . شرقده ، صربلردن ، یونانلیردن ،
بولغارلردن دها غلبه‌لک اولان (رومون) ملت بش‌یچق شمدیکی رومانیاده ، ایکیسی روسیه‌یه
عائد بسارابیاده ، اوچی مجارستانه عائد اردلده ، برربع ملیونی بوقوینیاده اولق اوزره تقریباً اون
برملیون فرددن عبارتدر . روم‌ایلیده ساکن رومون = قوچوولاح = چینچار اهلینك عددینی
اللهدن بشقه‌بیلن یوقدره . بوخلاق دین و تربیه اعتباریله بیزانتین اولوب رومون ، رومدن ده روم دیمکدر . هر
قطعه‌نك تاریخی آیریدر . یالکز افلاق ایله بغدادنك مقدراتی ۱۸۶۰ دن اعتباراً برلشیر . بوملت من‌القدیم
آزلیش بر حالده محافظه جنسیت ایده‌بیلمشدر . افلاق ، [والاکیا] کله‌سندن کلیر . اولاجه
Zara Roumaneska [روما مملکتی] دیمك ایش . افلاق قدیم داجیانك قسم جنوبی‌سنده .
کائندر . بواسکی قطعه شمدیکی رومانیادن ماعدا عصر حاضرده کی مجارستانك تقریباً نصفی احتوا ایدردی .
ایمپراطور (آوگوستوس) عهدنده ایلك دفعه اولق اوزره روما لشکری داجلره قارشی
کلدی . او حوالیده مغلوب اولان رومالیلر ایکنجی قرن میلادینك ایلك سنه‌لرینه قدر اهالی
محلیه‌یه فدییه ویریرلردی . ایمپراطور (ترایان) بو مکلفیتدن قورتولق ایسته‌دی . اورالرده تهیات
مهمه‌ده بولوندی . اردولر غالب کله‌رك مملکتی یغما ایتدیلر . الکا خالی‌قالدیغندن روما له ژئولری
اوراده یرلشدی . بواردولرك اك سفلی ورذیل مخلوقاتدن انتخاب ایدلیدیکی تاریخ شناسانجه‌هر ویدر .
یدنجی عصرده روسیه‌دن کان بولغار واسلاولر اوراده راست کلدکاری رومالی زراعه (ولاح)
Vlah نامنی ویردکاری روایت اولنیور . (بونك عکسی‌ده ادعا اولونمشدر) . ۲۷۴ سنه‌سنه
قدر روما ولاتی افلاقیده حکومت ایتشلردر . (غوط) ، (هون) ، (گه‌پید) ، (لومبارد) ،
(آوار) اقوامی بو مملکتی لایقیله یغما وتاراج ایله محو ایده‌جك درجه‌یه کتیرمشلردر .
بونلردن قاجان اولاحلر (کوچك افلاق) دنیان طونه ایله (آلوته) Aluta آرده‌سنده کی

۳ — اغراض اقتصادی و مالی؛ بوده موسویلرک ثروت ملیه بی چالما لری ادعاسیله ظاهر اولور.

۴ — اغراض سیاسی و اجتماعی .

خلاصه انسانلری تفریق ایدن ، و وحشته موجود اولان هرشی و هر حس ، فرانسه مذاهب مدنیله سنده لزومندن پک فضلله واردر !

آنتیسمیت ، دینه دکل ، نسله دشمندر : اسرائیلک استبداد مالیسندن شکایت ایدر؛ بالخاصه دره یفوس مسئله سی بو قاعده بی پک تقویه ایتدی . آنتی پروتستانیست ، لوترک ره فورمنه دکل ، سالکرینک شیمة استیلاسنه هجوم ایدر : چونکه فرانسه بی جرمانلاشدیریورلرمش ! آنتیقله ریتقال ایسه ، کالینسایه تعرضله حریت وجدانه خدمت ایتک ایستر ! انسان بو اوچ شخصی دیکله نیجه ادیانک لاخلای افساده ، بشریتی تفریق ، اقوام و انسالک قوه مغنویه سنی کسره مخصوص اولدیغنی ظن ایدیور . اگر مدنیت دیدکاری بو ایسه ، هر حالده بز نوطه لرنده کی وحشت مرویه منزله افتخار ایدرز .

اسماعیل هامی

اندرز نامه

یکدوروز ایدل برنج و سخی ارکردی دچار
 روشکیبا شوکه آنهم نیست جزروزی سه چار
 ورکشد بر پای دار از تحت بخت رخت سخت
 پایداری کن که نبود کار کیتی پایدار
 از چه باید بود از هر باد لرزان همچو بید
 پای برجا باش کر مریدی چوکوه استوار
 کارهای خود بیزدان واکذار از بهر آنک
 کرفخواهد اوترا از دست ناید هیچ کار
 آرزو بگذار زیرا کر کشادی کار ازان
 بر سمنند پادشاهی هر کدا کشتی سوار
 هر چه پیش آید بدان خرسند شوزیرا پز شک
 ندهد آن درمان که با بیمار نبود ساز کار
 کربمیری تشنه لب از کس دم آبی محواه
 وردهی جان کرسنه از کس امید نان مدار
 مردمی با مردمان پاکدل رفت از جهان
 مانده نام بی نشان شان در میان سیمرخ وار
 هر کرا بینی کنون اندر غم سود خود است
 کوکسی کاورا بدل از انده یاری است بار
 بویه نیکی زبد کوهر کسان هرگز بوی
 لاله و نسرين نروید از زمین شوره زار

هرچه خواهی از خداوند جهان میخواه و بس
 تا پیش هر کس و تا کس نباشی شرمسار
 روزیت چون میرساند رازدان بخود صریح
 آبروی خویش پیش باستار و بیستار
 دشمن از زارت کشد در پیش چشم دوستان
 چشم یاری از دغل یاران دشمن دل مدار
 هم بدست او چو خاکت پست سازد بر زمین
 جز خدای آسمانی کربکس امید وار
 سر بلندی کرشوی افتاده را دستگیر
 ارجندی کرکرامی داری آنکو کشت خوار
 جان کن و نان ده کرت خشنودی بزدان هواست
 زانکه کاری نیست زان خوشتر بر پروردگار
 هفده چهراس بر شیر خدا آمد فرود
 چون سه نان بر مستمندان داد بهر کردگار
 هر کرا جان داده دادار جهان تا نیش بخش
 منکرش بر نیک و بد درخوب وزشت کار و بار
 نیم نانی کر بدر ویشی دهی بادست خویش
 به که بخشند از پس مرگ از زرت با پیلوار
 همچو مهر آسمان بر خشک و تر یک گونه تاب
 همچو ابر فرودین بر خار و گل یکسان بیار
 نیکوئی با مردمان کن تا بدت ناید پیش
 راستی را پیشه خود کن که باشی رستگار
 چون همان روید که کشتی کر کبست از نیشکر
 در زمین دل بجز تخم نکو کاری مکار
 زندگانی آنچنان کن کز پس مردن ز خویش
 نام ننگ آلوده در کیتی نمائی یادگار
 هر چه نپسندی بخود بر دیگری مپسند آن
 خویشترا دیگری دان دیگر بر اخود شمار
 چون توانگر کردی افزونتر فروتن باش از آنک
 شاخ دارد سر فروتر هرچه افزاید بار
 هر که اندر سایه برکت پناهد بر سرش
 سایه افکن سایه افشان چون درخت باردار
 غم مخور بر هرچه بگذشت و مترس از نامده
 يك همین دم زندگانیرا کرامی می شمار

سرز فرکفت خدا و پاک پیغمبر هیچ
 تاترا فرمان برد دیو و پری و مور و مار
 دست زن بر ریمان استوار دین پاک
 تا رساند کشتی از کر داب بیت پر کنار
 توشه از بهر راه خویشین آماده ساز
 چون ازین بنگاه باید رفتنت ناچار و چار
 خانه دیگر سرای خویشرا آباد کن
 چند کوشی بهر بنیاد سرای زرنگار
 لب فرو بند از دروغ و کفهای زشت و بد
 تانباشی پیش کیهان شر مساز و خوار و زار
 هرچه میکوئی نخست اندیشه کن و آنکه بکوی
 زانکه نتوانی نهان کرد آنچه گفتی آشکار
 کر گرفتار غمی باشی مگو هرگز بکس
 تا نباشد دشمنت شادان و غمگین دوستدار
 چون فرو بندد ترا کار از کشایش دل مبر
 هر شب از پی روز دارد هر خزان از پس بهار
 هیچ شادی پیغم و آسودگی بیرنج نیست
 ناگزردان نوشرا از نیش و خرمارا زخار
 نرم و شیرین کوی تادشمن کنی برخویش دوست
 ور درشت و تلخ کوئی دشمن افزائی هزار
 لغز شی کر بینی از یاری مبر پیوند ازو
 ورنه در کیتی نخواهی دید بهر خویش یار
 هر کجا بیچاره بینی بدرد شن چاره جوی
 هر کجا آواره یابی نیاز شرا برآر
 کرزرنج دیگران نبود ترادر دل غمی
 روز غم هرگز نخواهی دید روی غمگسار
 چون زبر دستی مکن زور و ستم بر زیر دست
 تا ندیچد پنجه اترا زور دست روزگار
 چین پیشانی میفکن برکست گیرد چو خشم
 زانکه کردون دیده چین ابروی بس شهریار
 سخت خواهی شد پشیمان کرشوی درکار - ست
 کریشمانی نخواهی چست شو درکار و بار
 یاری از یزدان مجوی ار - ست گیری کار خویش
 پای اشترا ببند آنکه بدادار ش سپار

پیرچون کشتی مزین کام از پی کام وهوس
 کار هنگام جوانی بر جوانان ۱۰ گذار
 بینازی ویژه یزدانراست زیرا کرنیاز
 ازمیان بر خاستی کس تن ندادی زیر بار
 گردش کردون اگر بودی بدخواه کسان
 کارکتی سربسر درهم بدی وتارومار
 بخت وروزی کربکو شش یابکار افزون شدی
 تیره بختان جهان یکسر بدندی بختیار
 اندران میکوش کا سروزت شود بهتر زدی
 همچنان کامسال باید بودند بهتر زیار
 برتری کربایدت بردانش وفرهنگ کوش
 ورنه سودت کی دهد نازش پیوند وتبر
 تانبینی بد زکس بروی گمان بد مبر
 وربینی از یکی نیکی سپاس او گذار
 باتوانا کم ستیز ار زانکه هستی ناتوان
 پنجه شیر ار نداری شیرا کردن مخار
 آزارا برخودمده ره کرفخواهی جان نژند
 رشکرا دردل منه جا کر نخواهی دل فکار
 دشمن جان هنر منداست مرد بیهر
 میکریر از بیهر تاجان رهانی از دمار
 چند درپنهان دکر کوفی ودر پیدا دکر
 یکدل ویکروی شو اندر نهان وآشکار
 مار خوانندت کرازبهر کزند مردمان
 اندرون آکنده از زهری و بیرون پرنکار
 از (رضائی) بشنواین اندر زها ویا دگیر
 وآنهمه یکیک نکوش هوش خودکن کوشوار
 سودی اربخشد ترا برجانش آمرزش بخواه
 ورزیانی زایدت فان برتنش نفرین بیار

محقق: د. علی قالی